

عرض سلام خدمت آقای شهبازی و تمامی دست اندرکاران و بینندگان گنج حضور

در برنامه ۹۹۴ و ۹۹۵ گنج حضور داستان «سید ملک ترمذ و دلک» از مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۰ روایت شد.

در این داستان سید ملک ترمذ یا شاه (نماد خدا یا زندگی)، وزیر (نماد قوانین زندگی)، دلک (نماد انسان دارای من ذهنی)، سمرقند (نماد فضای یکتایی)، ترمذ (نماد دنیا) هستند.

در ادامه نکاتی از این داستان را ارائه خواهیم داد:

۱- هر لحظه از زندگی به تمامی انسان‌ها ندا داده می‌شود که به فضای یکتایی بیایید.

زُد مَنادی هر که اندر پنج روز

آردم ز آنجا خبر، بدهم کنوز

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۲

کنوز: گنجینه‌ها

۲- انسان‌های من ذهنی اگرچه در اعماق ذهن باشند هر لحظه ندای زندگی را به صورت اتفاقات خوب و بد و قبض و بسط‌های درونی می‌شنوند.

دلک اندر ده بد و آن را شنید

برنشست و تا به ترمذ می‌دوید

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۳

۳- دلک به جای اینکه فضاگشایی کند و به فضای یکتایی برود. در برابر ندهای زندگی ذهنش را به مرکزش می‌آورد. بدین صورت که: در برابر گشایش‌ها مغرور شده و دچار حرص می‌شد. و در برابر تنگناها دچار حسد و درد می‌شد. دلک با فکری که از من ذهنی‌اش صادر می‌شد؛ رفتارهایی را انجام می‌داد که هم به خود و هم به دیگران آسیب می‌رساند. او وقت و امکاناتش را بیهوده تلف می‌کرد. به قول شکسپیر: «هیاهوی بسیار برای هیچ».

مَرکَبی دو اندر آن ره شد سَقَط

از دوانیدن فرس را زان نمط

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۴

فَرَس: اسب

نَمَط: طریقه و روش

مرغ بی‌هنگام و راه بی‌رهی

آتشی پر در بنِ دیگِ تَهِی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۲۶

مرغ بی‌هنگام: خروس بی‌محل

راه بی‌رهی: راه بدون راه‌رونده، کنایه از بی‌راهه که هیچ‌کس حاضر نیست در آن حرکت کند.

۴- هر موقع به جای فضاگشایی ذهن را به مرکزمان می‌آوریم؛ تمامی افکار و رفتار ما جز تخریب چیز دیگری نصیب ما و دیگران نمی‌کند.

مولانا اعمال من ذهنی را «فحش اجتهاد» یا «اجتهاد فاحش» می‌داند. «فاحش» در لغت به معنای زشت و گستاخ و بسیار است، یعنی تلاش بسیار و گستاخانه‌ای که جز زشتی نتیجه‌ای ندارد، و همچنین «فاحش» به معنای واضح و آشکار است؛ یعنی من ذهنی افکار را تکرار می‌کند و صنع ندارد و به همین خاطر مشخص و آشکار است که در برابر هر رویدادی چه واکنشی نشان می‌دهد.

از شتاب او و فحشِ اجتهاد
غلغل و تشویش در ترمذ فتاد
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۱
فحش: در این جا به معنی فاحش است.
فحشِ اجتهاد: اجتهادِ فاحش، تلاشِ بیش از حدّ

۵- زمانی که من ذهنی متوجه اشتباهش شود، هرچند که تخریب‌های زیادی ایجاد کرده باشد، زندگی فوراً درون او فضاگشایی را ایجاد می‌کند.

راه جُست و راه دادش شاه زود
چون زمین بوسید، گفتش: هی چه بود؟
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۵

۶- من ذهنی زمانی که کمی تأمل کند، متوجه می‌شود که تمام تلاش‌هایش برای ماندن در ذهن و نرفتن به فضای یکتایی بوده است.

کرد اشارت دلق، کای شاه کرم
یک دمی بگذار، تا من دم زرم
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۸

تا که باز آید به من عقلم دمی
که فتادم در عجایب عالمی
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۹

من شتابیدم بر تو بهر آن
تا بگویم که ندارم آن توان
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۳

۷- هر لحظه که ما ذهن را به مرکزمان بیاوریم. توسط قوانین کائنات و زندگی به درد و بلا دچار می‌شویم، تا جوهر خود را که فضاگشایی است نشان دهیم. ما دو انتخاب داریم: یا هر لحظه که ندای زندگی می‌رسد به او اعتماد کرده و فضاگشایی می‌کنیم و یا ذهنمان را به مرکزمان آورده و مانند دلقک پس از سبب سازی‌های ذهنی و ایجاد درد و تخریب فراوان فضاگشایی را انجام می‌دهیم. در هر صورت ما باید فضاگشا شویم.

گفت شه: لعنت بر این زودیت باد
که دو صد تشویش در شهر اوفتاد
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۵
زودی: شتاب

باز رو تا قصه آن دلِقِ گول
که بلا بر خویش آورد از فضول
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۸

غمَد را بنمود و پنهان کرد تیغ
باید افشردن مر او را بی دریغ
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۲
غمَد: نیام و غلاف شمشیر
افشردن: فشار دادن، در این جا کتک زدن و تنبیه کردن

۸- دلَقک پس از اینکه متوجه شد چه اشتباهاتی کرده و به چه درد و بلایی افتاده است؛ تغییر کرد.
مقام و وظیفه خود که فضاگشایی و همنشین و گوش به فرمان خداوند بودن است را شناخت.
دروغ و عقل جزوی من ذهنی‌اش را رها کرد و به راستی، تائی و صبر روی آورد و به عقل کل خداوند و مولانا و گنج حضور گوش کرد.
دلَقک «اجتهاد فاحش» و فکر و عمل من ذهنی و «من می‌دانم» را رها کرد و به عبارت شیرین «من نمی‌دانم» عمل کرده و به «اجتهاد گرم» روی آورد.

شه نگیرد آن که می‌رنجانَدش
از چه گیرد آن که می‌خندانَدش؟
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۰

۹- دلَقک فهمید که راستی و صدق است که او را نجات می‌دهد و عامل درد و بلا دروغ و ناراستی است.

چون طَمَآنینه‌ست صدق با فروغ
دل نیارآمد به گفتارِ دروغ
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۶
طَمَآنینه: آرامش دل
صدق بافروغ: راستی روشن

۱۰- دلَقک فهمید که صبر و تائی و بخشش و نیکی و بخشایش است که او را از درد نجات می‌دهد.

گفت دلَقک: ای مَلِک آهسته باش
رویِ حِلْم و مغفرت را کم خراش
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۱
حِلْم: فضاگشایی

چاره دفع بلا، نبود ستم
چاره احسان باشد و عفو و کرم
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۰

هین، ره صبر و تائی در میند
صبر کن، اندیشه می‌کن روز چند
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۸

۱۱- دلّک فهمید که علت درد و رنج‌هایی که می‌کشد؛ آوردن ذهن به مرکزش است و دردها و رنج‌ها بر اساس عدل خداوند ایجاد می‌شوند، تا او را به فضای یکتایی هدایت کنند.

عدل چه بود؟ وضع اندر موضعش
ظلم چه بود؟ وضع در ناموقعش
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۶

نیست باطل هرچه یزدان آفرید
از غضب، و ز حلم، و ز نصیح و مکید
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۷
نصح: نصیحت
مکید: نیرنگ، خدعه

ای بسا زجرِی که بر مسکین رود
در ثواب از نان و حلوا به بود
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۰

زخم در معنی فتد از خوی بد
چوب بر گرد اوفتد، نه بر نمد
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۳

بزم و زندان هست هر بهرام را
بزم مخلص را و، زندان خام را
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۴

۱۲- دلّک فهمید باید درد هشیارانه بکشد تا از من ذهنی رها شده و به فضای یکتایی وارد شود.

شَقّ باید، ریش را مرهم کنی
چرک را در ریش مستحکم کنی
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۵
شق: شکافتن

۱۳- دلّک فهمید باید پیغام‌های دوستان معنوی را بشنود تا از من ذهنی رها شده و به فضای یکتایی وارد شود.

مشورت کن با گروه صالحان
بر پیامبر امرِ شاورهم بدان
«با نیکان مشورت کن، این را بدان که حتی پیامبر (ص) مأمور به مشورت با امت بود.»
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۱

این خردها چون مصابیح انور است
بیست مصباح از یکی روشن تر است
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۳
مصابیح: چراغ‌ها

گر از این انبار خواهی بر و بر
نیم ساعت هم ز همدردان میر
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۰

پ: نیکی
بر: گندم

که در آن دم که بپری زین معین
مبتلا گردی تو با یسّ القرین
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۱
معین: یار، یاری کننده
یسّ القرین: هم‌نشین بد

۱۴- دلّک فهمید باید عقل جزوی و ذهنی‌اش را کنار بگذارد. و حرف‌های فضای گشوده شده و مولانا و گنج حضور را به صورت کامل بپذیرد و به آن‌ها عمل کند تا از من ذهنی رها شده و به فضای یکتایی وارد شود.

در مجالس می‌طلب اندر عقول
آنچنان عقلی که بود اندر رسول
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۷

ز آن که میراث از رسول آن است و بس
که ببیند غیب‌ها از پیش و پس
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۸

در بصرها می‌طلب هم آن بصر
که نتابد شرح آن این مختصر
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۱۹
بصر: چشم

در میان صالحان یک اصلحی‌ست
بر سر توقیعش از سلطان صحی‌ست
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۲
توقیع: فرمان شاه، امضای نامه و فرمان
صح: مخفف صح به معنی درست است، صحیح است.

کأن دعا شد با اجابت مقترن
کفو او نبود کبار انس و جن
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۳
مقترن: قرین
کفو: همتا، نظیر

در مری‌اش آن که حلو و حامض است
حجت ایشان بر حق داحض است
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۴
مری: ستیز و جدال
حلو: شیرین
حامض: ترش

داحض: باطل

که چو ما او را به خود افراشتیم
عذر و حجت از میان برداشتیم
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۵

قبله را چون کرد دست حق عیان
پس تحری بعد از این مردود دان
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶
تحری: جست‌وجو

هین بگردان از تحری رو و سر
که پدید آمد معاد و مستقر
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۷
مستقر: محل استقرار، جای گرفته، ساکن، قائم

یک زمان زین قبله گر ذاهل شوی
سخره هر قبله باطل شوی
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۸
ذاهل: فراموش کننده، غافل
سخره: دلیل، مورد مسخره، کار بی مزد

-از توجه شما ممنونم
حسن از هرمزگان